

نمادهای اخلاق و معنویت

به کوشش علی اکبر مازندرانی

در جامعه ما بزرگانی هستند که همچون خورشید، می درخشند و در این درخشش، جامعه را نیز منور می سازند. اگر این بزرگان اخلاق و فضیلت نبودند، جامعه نیز از آبخور ارزش‌ها محروم می شدند. اینان، نمادهای عینی و عملی اخلاق و معنویت هستند که با گفتار و رفتار خود، ارزش‌ها را تجسم می بخشند. نوشتار حاضر، شرح حال و جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی برخی بزرگانی است، که اخلاق و رفتارشان، ترجمان اخلاق و رفتار اسلامی بوده است. قطعاً اگر مقال و مجال، موسع بود، نام بسیاری دیگر از این بزرگان را می شد در این فهرست درخشان گنجایید.



شاگردانی که در محضر شریف آیت‌الله ملکی تبریزی به کسب فیض پرداختند، بسیارند، اما نامدارترین آن‌ها سه شخصیت برجسته و اخلاقی دوران حضرات آیات: امام روح‌الله خمینی، سیدرضا بهاء‌الدینی و شیخ عباس تهرانی رضوان الله علیهم اجمعین هستند که اخلاق و سلوک معنوی را به خوبی از استاد گران‌قدر خود آموختند و در جامعه اسلامی، تأثیرات مثبت فراوانی از خود به جای گذاشتند. بی‌شک، انفس قدسیه آیت‌الله ملکی تبریزی، موجب تربیت نامدارانی شد که بعدها علم را با اخلاق، و سیاست را با معنویت پیوند زدند و موجب عزت‌بخشی به روحانیت و حوزه‌های علمیه شدند.

جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله میرزا جواد ملکی

همان‌طور که گفته شد، عمده‌ترین دلیل شهرت میرزا جواد آقاملکی تبریزی، مقامات عالی عرفانی و معنوی او بود که ذکر دو نمونه از فضایل و کرامات آن عالم واصل، خوانندگان ارجمند این سطور را مُجاب خواهد کرد که چه شخصیت گران‌قدری از این دنیا رحلت فرموده است:

۱- مرحوم ملکی، به تمام معنا اهل عبادت و تهجد بود. او در

آیت‌الله میرزا جواد آقاملکی تبریزی

حضرت آیت‌الله میرزا جواد ملکی تبریزی در شهر تبریز دیده به جهان گشود. بعد از چندی به علت علاقه‌ی وافر به فراگیری علوم حوزوی، وارد حوزه‌ی علمیه شد و پس از تحصیل مقدمات و سطوح، به نجف اشرف عزیمت کرد و از محضر اساتید گران‌قدری همچون: حاج‌آقا رضا همدانی، آخوند خراسانی، آخوند همدانی و محدث نوری بهره برد. در سال ۱۳۲۰ هجری قمری به ایران بازگشت و در زادگاه خود سکنی گزید. در اوایل مشروطه به سبب نامساعد بودن اوضاع تبریز، به قم هجرت فرمود و در آن جا به تربیت علمی و اخلاقی طلاب همت گماشت. درس فقه ایشان که با عنوان «مفاتیح مرحوم فیض» معروف شده بود، جمعیت بسیاری را سیراب می‌کرد؛ اما بی‌گمان علت شهرت این عالم وارسته، مراتب عرفانی و اخلاقی ایشان است که به صورت سند افتخار روحانیت و حوزه‌های علمیه و بلکه کل جهان اسلام، همواره زبان‌زد خاص و عام بوده است.

از این فقیه وارسته و عالم عامل، ده‌ها اثر ارزشمند بر جای مانده است که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: اسرار الصلاة، المراقبات، رساله‌ای در فقه، رساله لقاء الله، رساله‌ای درباره‌ی حج، حاشیه فارسی بر غایة القصوی.



آیت‌الله سیدعلی قاضی

آیت‌الله سیدعلی قاضی در سیزدهم ماه ذی‌الحجه الحرام سال ۱۲۸۲ هـ.ق. در تبریز متولد شد. ایشان از همان ابتدای جوانی تحصیلات خود را نزد پدر بزرگوار سیدحسین قاضی و میرزاموسوی تبریزی و میرزامحمدعلی قراچه داغی آغاز کرد و در سن ۲۶ سالگی به نجف اشرف مشرف شد و تا آخر عمر آن جا را موطن اصلی خویش قرار داد. آیت‌الله سیدعلی آقا قاضی از زمانی که وارد نجف اشرف شد، دیگر از آن جا به هیچ عنوان خارج نشد مگر یک بار برای زیارت مشهد مقدس حدود سال ۱۳۳۰ هـ.ق به ایران سفر کرد و بعد از زیارت به تهران بازگشت و مدت کوتاهی در شهرری در جوار شاه‌عبدالعظیم اقامت گزید. ایشان در نجف نزد مرحوم‌فاضل شربانی، شیخ‌محمدحسن مامقانی، شیخ‌فتح‌الله شریعت، آخوند خراسانی، عارف کامل حاج‌امام‌قلی نخجوانی و حاج‌میرزا حسین خلیلی درس خواند و مخصوصاً از بهترین شاگردان این استاد اخیر به شمار می‌آمد که در خدمت وی تهذیب اخلاق را تحصیل کرد. ایشان از سن نوجوانی تحت تربیت والد گرامی، آقا سیدحسین قاضی بود و جوهره حرکت و سلوک ایشان از پدر بزرگوارشان می‌باشد و بعد از آن که به نجف اشرف مشرف شدند، نزد آیت‌الله شیخ‌محمد بهاری و آیت‌الله سیداحمد کربلایی معروف به واحدالعین و به کسب مکارم اخلاقی و عرفانی پرداخت و این دو نیز از مبرزترین شاگردان ملاحسینقلی همدانی(ره)

کتاب اسرار الصلوة خود می‌نویسد: «... خدا را شاهد می‌گیرم که من از متعجبین و شب‌زنده‌داران کسی را می‌شناسم که به هنگام سحر، صدای فرشته‌ای که او را بیدار می‌کند، می‌شنود؛ فرشته با لفظ «آقا» به او خطاب می‌کند و آن شخص با این سخن بیدار می‌شود و به نماز شب می‌ایستد». البته به اعتقاد نگارنده، شخصی که با صدای فرشته برای اقامه‌ی نماز شب در سحرگاهان از خواب بر می‌خیزد، خود مرحوم میرزا جواد آقا است که برای پرهیز از خودستایی، آن را بدین گونه بیان کرده است.

۲- مرحوم حجت‌الاسلام سید محمود یزدی - از نزدیکان آن عالم وارسته - نقل کرده است که: آیت‌الله ملکی تبریزی، هر شب برای تهجد بر می‌خاست، مدتی در رختخواب ضمن اجرای دستورات و آداب برخاستن از خواب - از قبیل سجده و دعا - گریه می‌کرد و سپس به صحن منزل می‌آمد و به اطراف آسمان نگاه می‌کرد و آیات «ان فی خلق السموات و الارض...» را می‌خواند و سر به دیوار می‌گذاشت و مدتی گریه می‌کرد. آن گاه که برای وضو گرفتن آماده می‌شد، در کنار حوض می‌نشست و مدتی گریه می‌کرد و پس از وضو ساختن چون به مصالایش می‌رسید و مشغول تهجد می‌شد که دیگر حالش خیلی منقلب می‌شد. او گریه‌های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوت‌ها داشته تا آن جا که بعضی، ایشان را جزء بکائین عصر به شمار آورده‌اند.

آیت‌الله ملکی تبریزی،

هر شب برای تهجد بر

می‌خاست، مدتی در

رختخواب ضمن اجرای

دستورات و آداب برخاستن

از خواب - از قبیل سجده و

دعا - گریه می‌کرد و سپس

به صحن منزل می‌آمد و به

اطراف آسمان نگاه می‌کرد و

آیات «ان فی خلق السموات

و الارض...» را می‌خواند

و سر به دیوار می‌گذاشت

و مدتی گریه می‌کرد. آن

گاه که برای وضو گرفتن

آماده می‌شد، در کنار حوض

می‌نشست و مدتی گریه

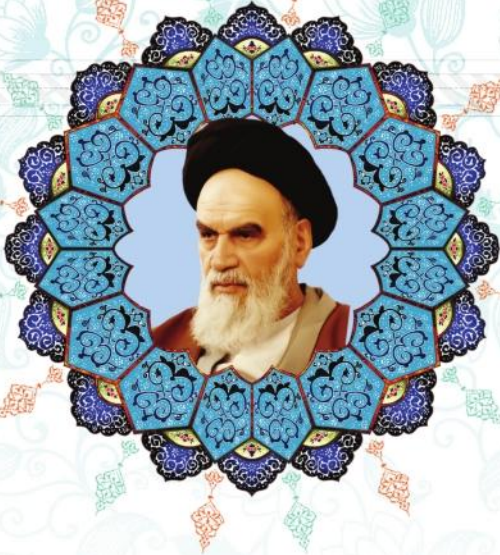
می‌کرد و پس از وضو ساختن

چون به مصالایش می‌رسید و

مشغول تهجد می‌شد که دیگر

حالش خیلی منقلب می‌شد.





حضرت امام خمینی (ره)

در مورد شخصیت معنوی و اخلاقی حضرت امام خمینی، بسیار سخن گفته شده است. در این مقال جهت ادای دین به این شخصیت والای اخلاقی به ذکر دو سخن از نزدیک‌ترین شاگردان ایشان بسنده می‌کنیم. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در این مورد می‌گویند: «کسی مثل امام بزرگوار ما که یک تنه وارد شد و توانست به برکت عزم و اراده‌ی راسخ و ایمان و توکل، همه‌ی ملت را بسیج کند و این حرکت عظیم را راه بیندازد، بیش از هر چیز متکی بود به همان جوشش قلبی، معنوی، روحی، توکل، معرفت، عبادت. تا آخر عمر هم این بزرگوار با وجود پیروی و ناتوانی و شکستگی، نیمه‌ی شب برمی‌خاست، اشک می‌ریخت. ما خبر داشتیم از نزدیکان ایشان که به همه‌ی خصوصیات زندگی ایشان واقف بودند، شنیده بودیم، اطلاع داشتیم؛ ایشان نیمه‌های شب برمی‌خاست، از خدای متعال استمداد می‌کرد - «رهبان اللیل» - شب با آن حالت، آن وقت روز مثل شیر غرانی می‌آمد توی میدان‌ها، قدرت‌ها را شکست می‌داد، ضعف‌های ملت را برطرف می‌کرد، اراده‌های همه‌ی ما مردم را تقویت می‌کرد و راه می‌انداخت؛ به برکت آن پشتوانه‌ی معنوی.» حضرت آیت‌الله جعفر سبحانی نیز می‌گویند: «حضرت امام از نخستین دوران جوانی، با هر نوع ریاکاری مخالفت می‌ورزید و در عین حال که در روز، بسان دیگر طلاب و روحانیون به تحصیل می‌پرداخت و در مجالس شرکت می‌کرد و در اغلب پنج‌شنبه‌ها و جمعه‌ها برای تفریح به خارج قم می‌رفت و از چنین مجالس بهره می‌گرفت، ولی در دل شب بسان پرهیزکاران وارسته به راز و نیاز با معبود می‌پرداخت و از همان دوران جوانی و از ۲۷سالگی تا لحظه‌ای که توان داشت، نماز شب او ترک نشد و حتی شبی که از پاریس به تهران بازمی‌گشت، نماز شب را در هواپیما به جا آورد. او در میان دعاها، به «صحیفه سجادیه» علاقه خاصی داشت و معتقد بود که در لابه‌لای دعاها، یک رشته مسائل عرفانی و فلسفی هست که مرغ اندیشه هیچ فیلسوفی به آن‌ها نرسیده است و در میان مناجات‌ها، به مناجات شعبانیه عشق می‌ورزید و در ماه رمضان به خواندن دعاها تقید خاصی داشت. در سال ۱۳۴۷ ق. بر دعای سحر که از امام باقر علیه السلام نقل شده است، شرح زیبایی نوشت که دل‌های عارفان و عاشقان به سیر ملکوتی را تکان می‌دهد. او در میان زیارت‌ها به «زیارت جامعه» بیش از همه علاقه داشت و در تمام حرم‌های اهل بیت، به خواندن آن مقید بود. به هنگام نماز، غرق در عز و جلال الهی بود و در این راستا دو کتاب ارزشمند او بیان‌گر بحث‌های عرفانی و الهی اوست. این دو کتاب یکی «آداب الصلاة» و دیگری «اسرار الصلاة» است که هر دو از کتاب‌های نفیسی است که کمتر می‌توان برای آن‌ها نظیری یافت.»

بودند. میرزا علی آقا قاضی پس از سال‌ها تدریس معارف بلند اسلامی و تربیت شاگردان الهی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع المولود سال ۱۳۶۶ مطابق هفتم بهمن ماه در نجف اشرف وفات کرد و در وادی الاسلام نزد پدر خود دفن شد.

جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله سیدعلی قاضی

ایشان از جوانی به دنبال تزکیه و تهذیب نفس و کسب معنویت و معارف بلند اسلام بود و در این راه چهل سال صبر و مجاهده کرد و چهل سال درد طلب و عشق، آرام و قرار و خواب و خوراک را از وی ربوده بود. ضمیر الهی‌اش او را به عالم قدس می‌خواند و او که قصد کوی جانان را در سر دارد، می‌خواهد به هر نحوی که شده از این خاکدان طبیعت به عالم نور و ملکوت پا گذارد. او می‌داند که جانب عشق عظیم است و نباید به راحتی از دستش بدهد و فرو بگذاردش، به همین جهت او پس از چهل سال مجاهده و آموختن آداب عبودیت، هنوز معشوق وی را به حضور خود راه نداد!

خود ایشان می‌گوید: «چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم‌ترسی برای من آمده بود، چنان که هر وقت می‌خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم‌هایم بسته می‌شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی‌اختیار روی هم می‌آمد و آن مشقت از من رفته بود.»

آیت‌الله نجابت نقل می‌کند: دفعه اولی که ما آیت‌الله قاضی را دیدیم، خیلی با ما گرم گرفتند و ما را تحویل گرفتند. در اثر این التفات زیاد، من زبانم باز شد و گفتم: آقا این وضع اهل معرفت به خیال است یا به حقیقت؟ ناگهان ایشان چشم‌هایش درشت شد و گفت: «ای فرزندم من چهل سال است با حضرت حق هستم و دم از او می‌زنم این پندار و خیال است؟»

آیت‌الله بهجت می‌فرمودند: «شب قبل از وفات آقای قاضی، کسی خواب دیده بود که تابوتی را می‌برند که رویش نوشته شده بود «توفی ولی الله» فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است.»



آیت‌الله بهجت

آیت‌الله محمدتقی بهجت، در خانواده‌ای مذهبی در قومن به دنیا آمد. پس از تحصیلات مقدماتی، برای ادامه تحصیل رهسپار حوزه‌های علمیه عراق شد و ابتدا در کربلا مسکن گزید. اقامت آیت‌الله بهجت در کربلا، چهار سال به طول انجامید. او سپس از کربلا به نجف رفت و قسمت‌های پایانی دروس دوره سطح را نزد عالمان آن دیار به ویژه آیت‌الله حاج‌شیخ مرتضی طالقانی به پایان رساند. آیت‌الله بهجت پس از اتمام دوره سطح و درک محضر استادان بزرگی چون آیات عظام آقا سید ابوالحسن اصفهانی (ره)، آقا ضیاء عراقی (ره) و میرزای نائینی (ره)، به حوزه گران قدر و پر محتوای آیت حق، حاج‌شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (ره)، معروف به کمپانی وارد شد و در محضر آن علامه کبیر به تکمیل نظریات فقهی و اصولی خویش پرداخت و به یاری استعداد درخشان و تأییدات الهی از تفکرات عمیق و ظریف و دقیق مرحوم کمپانی، که دارای فکری سریع و جوال و متحرک و همراه با تیزبینی بود، بهره‌ها برد. آیت‌الله بهجت، در ضمن تحصیل و پیش از دوران بلوغ، به تهذیب نفس و استكمال معنوی همّت گمارد، و در کربلا در تفحص استاد و مربی اخلاقی برآمد و به وجود آقای قاضی که در نجف بود، پی برد. وی پس از مشرف شدن به نجف اشرف از استاد برجسته خویش آیت‌الله شیخ محمدحسین اصفهانی کمپانی استفاده‌های اخلاقی می‌نماید. همچنین در درس‌های آقا سید عبدالغفار در نجف اشرف شرکت جسته و از آن استفاده می‌نموده، تا این که در سلک شاگردان حضرت آیت‌الله سیدعلی قاضی (ره) در آمده و در صدد کسب معرفت از ایشان برمی‌آید، و در سن ۱۸ سالگی به محضر پرفیض عارف کامل حضرت آیت‌الله سیدعلی آقای قاضی بار می‌یابد، و مورد ملاحظت و عنایات ویژه آن استاد معظم قرار

می‌گیرد و در عنفوان جوانی چندان مراحل عرفان را سپری می‌کند که غبطه دیگران را بر می‌انگیزد. آیت‌الله بهجت، اشارات ابن‌سینا و اسفار ملاصدرا را نزد مرحوم آیت‌الله سیدحسین بادکوبه‌ای فرا گرفته است. آیت‌الله بهجت در بیست‌وهفتم اردیبهشت سال ۱۳۸۸ هـ.ش، رحلت فرمودند.

جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله بهجت

بی‌گمان یکی از برجسته‌ترین جلوه‌های شخصیتی حضرت آیت‌الله بهجت، گوشه‌گیری و تلاش خستگی‌ناپذیر او در راه گمنامی و پرهیز از شهرت اجتماعی است. ایشان مصرانه تلاش می‌کردند که هیچگاه نامی از خود برجای نگذارند. این شیوه اخلاقی، از روزهایی که در درس بزرگان کربلا و نجف شرکت می‌کردند، آغاز شد و تا پایان عمر ادامه یافت. در دوران تحصیل، هنگامی که احساس کردند اشکالات علمی‌شان موجب شهرت و آوازه‌گیری می‌شود، سکوت را برگزیدند و جز به ضرورت زبان به نقد و افاضه نگشودند. پس از آن، در دوران طولانی تدریس

آیت‌الله مصباح

یزدی می‌گویند: «مطلب

کاملاً مشخص در زندگی

آیت‌الله بهجت این بود که

تمرکز کردار و رفتار ایشان، بر

محور تقرب به خدای متعال

بود و بر این محور که کمال

حقیقی برای انسان، جز در

سایه اطاعت خدا و عمل به

دستورات شریعت حاصل

نمی‌شود و هیچ راه دیگری

وجود ندارد. تکیه کلام

ایشان، انجام واجبات و ترک

محرمات بود.

نیز هیچ‌گونه اقدام یا کوششی برای مطرح کردن درس خویش نکردند و سفره‌ی درس و بحث عالمانه خود را در مدارس و مساجد گمنام پهن می‌کردند. در ساحت عرفان و سیروسولوک نیز علی‌رغم آن‌که از شاگردان برجسته‌ی مرحوم آیت‌الله میرزاعلی قاضی بودند و همراه از بهره‌های بالای معنوی برخوردار بودند، هیچ‌گاه جلوه‌ای از آن همه شور و شیدایی را بروز ندادند و همیشه از نقل تجربه‌های معنوی خویش ابا داشتند. آن‌چه درباره‌ی مقامات معنوی ایشان

حقیقی برای انسان، جز در سایه اطاعت خدا و عمل به دستورات شریعت حاصل نمی‌شود و هیچ راه دیگری وجود ندارد. تکیه کلام ایشان، انجام واجبات و ترک محرمات بود. هر که از ایشان دستورالعملی می‌خواست، ایشان روی همین نکته تأکید می‌کردند. ایشان بارها گفته بودند: «اگر ما به آن‌چه از شریعت می‌دانیم عمل کنیم، خدا آن‌چه لازم باشد به ما خواهد فهماند؛ لزومی ندارد که بگردیم دنبال اسراری که هیچ‌کس نمی‌داند.»

آیت‌الله سیدرضا بهاء‌الدینی

آیت‌الله حاج سیدرضا بهاء‌الدینی در اواخر ذی‌الحجه سال ۱۳۲۷ق در خانواده‌ای متدین و تقوایی، در شهر مقدس قم چشم به جهان گشود. ایشان از همان آغاز دوران کودکی، و از هوش سرشار و فوق‌العاده‌ای نیز برخوردار بود، به طوری که در سه یا چهار سالگی به مکتب رفت و خواندن و نوشتن، قرائت و تجوید را آموخت، و در شش سالگی با ورود به حوزه علمیه قم، و به تحصیل علوم دینی روی آورد.

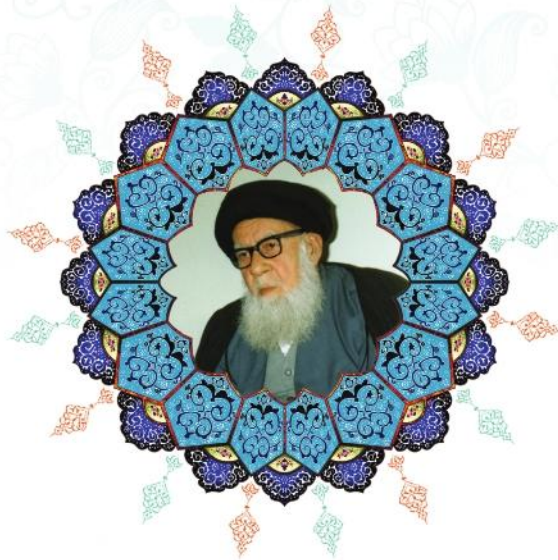
مقدمات را نخست نزد پدر گران‌قدرش و پس از آن، جامع‌المقدمات، سیوطی و مغنی را از محضر استادان آن زمان، فرا گرفت و به دنبال آن، در درس سطح از محضر استادان بزرگ و عالمان گران‌قدر، مرحوم آخوند میرزا محمد همدانی و آخوند ملاعلی همدانی استفاده برد.

آیت‌الله بهاء‌الدینی پس از اتمام سطح و تکمیل و تحکیم مبانی علمی، به منظور فراگیری درس خارج، در محضر علمای بزرگ شیعه، حاج‌شیخ عبدالکریم حائری، سیدمحمد حجت کوه‌کمره‌ای و حاج‌آقا حسین بروجردی حضور یافت و از خرمن علوم و اطلاعات عمیق آنان خوشه‌چینی کرد؛ با شور و شوقی وصف‌ناپذیر و اراده‌ای استوار به تحقیق و مطالعه و تدریس پرداخت و سرانجام، به درجه اجتهاد نائل آمد.

آیت‌الله بهاء‌الدینی در نوجوانی اخلاق عملی را نیز از مرحوم حاج‌شیخ ابوالقاسم قمی آموخته و تحت اشراف او پرورش یافتند. وی کلام را در محضر استاد بزرگوار، مرحوم آقامیرزا علی‌اکبر حکمی‌یزدی تلمذ کرد و در درس اسفار شیخ بزرگوار مرحوم شاه‌آبادی نیز شرکت می‌نمود. ایشان سرانجام، پس از طی دوران نقاهت نسبتاً طولانی در تیرماه سال ۱۳۷۶ هـ ش رحلت کرد.

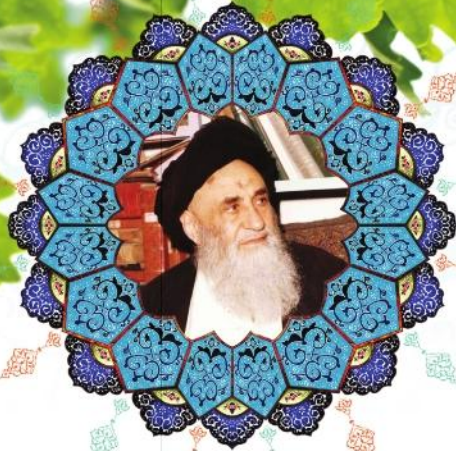
جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله بهاء‌الدینی

آیت‌الله سیدرضا بهاء‌الدینی زندگی ساده‌ای داشتند و ۵۰ سال در خانه‌ای زندگی کردند که کوچک‌ترین امکاناتی نداشت، اما با همین سادگی هرگاه که مهمانی می‌آمد و افرادی به نزد ایشان می‌آمدند تا ملاقاتشان کنند با روی باز پذیرای آنان بودند. ایشان یک سماور کوچک ذغالی داشتند که وقتی مهمان می‌آمد خودشان کنار سماور می‌نشستند و برای مهمان که مهم هم نبود



بر سر زبان‌ها است، بیشتر از ناحیه کسانی است که به کشف بخش‌هایی از آن وجود شریف توفیق یافته بودند و مقداری نیز مرهون توضیحات اندکی است که خود ایشان در ضمن بیان مقامات و حالات استادان‌شان گفته‌اند. در این توضیحات، ناخواسته و به نحو ضمنی، گوشه‌ی پرده کنار می‌رفت و شمه‌ای از کارستان گوینده نیز آشکار می‌شد. اما هیچ‌گاه، هیچ‌کس از ایشان کلمه‌ی «من» را نشنید. در راه مرجعیت نیز هرگز قدمی برنداشتند؛ به‌رغم نیم‌قرن تدریس خارج فقه و اصول، همواره از پذیرش مرجعیت سر باز زدند؛ اما بعد از ارتحال آیات عظام سیدمحمد رضا گلپایگانی و شیخ محمدعلی اراکی (رحمت‌الله‌علیهما) و در پی درخواست‌های مصرانه و مکرر گروه بسیاری از عالمان و مؤمنان، انتشار رساله را اجازت فرمودند؛ اگرچه با نوشتن نامشان بر روی جلد رساله مخالفت کردند.

آیت‌الله مصباح یزدی در مورد شخصیت معنوی آیت‌الله بهجت، با تأکید بر این نکته که: «اولین چیزی که ما را جذب کرد؛ آن جاذبه معنوی و روحانی ایشان بود»، می‌گوید: «مطلب کاملاً مشخص در زندگی ایشان این بود که تمرکز کردار و رفتار ایشان، بر محور تقرب به خدای متعال بود و بر این محور که کمال



جعفری، قلم و قدم زده بود و نزدیک به هشتاد سال به تدریس و تربیت شاگردان اهل بیت علیهم السلام، تألیف و تصنیف و نیایش گذرانده و آثار خیریه فراوانی به وجود آورده بود، سرانجام در ۹۶ سالگی و در هفتم صفر ۱۴۱۱ قمری پس از ادای نماز جماعت مغرب و عشاء، دیده از جهان فرو بست و به ملکوت اعلی پیوست و در جوار کتابخانه بزرگش به خاک سپرده شد.

جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله مرعشی نجفی آیت‌الله مرعشی نجفی، کیوتر حرم حضرت معصومه (س) بودند. هفتاد سال، هر سه وعده نمازشان را اول وقت در حرم اقامه می‌کردند و خادم حضرت معصومه (س) محسوب می‌شدند. بعضی صبح‌ها که هنوز در حرم باز نشده بود، همان‌جا پشت در می‌نشستند و مشغول عبادت و تهجد می‌شدند. حتی در زمستان که برف سنگینی می‌آمد، بیلچه و جاروی کوچکی با خود می‌بردند، بیرون درب حرم را جارو می‌کردند و همان‌جا مشغول عبادت می‌شدند تا در حرم را باز می‌کردند. خادمان از ایشان خواسته بودند که هر وقت به حرم مشرف می‌شوند، اطلاع دهند تا در را باز کنند، ولی ایشان گفته بودند: «لازم نیست این کار را انجام دهید و هر وقت در حرم برای مردم عادی باز می‌شود، من هم همان موقع داخل حرم می‌شوم».

وقتی که کتابخانه بزرگ ایشان بنا می‌شد به معمار

چه کسی باشد جای می‌ریختند و اگر سوآلی داشتند با رویی باز پاسخگوی آنان بودند.

ایشان تلاششان این بود که بنده خوبی برای خدا باشند بنابراین دوست نداشتند که هرگز مطرح شوند، هر وقت هم که برای کسی هدیه می‌فرستادند سعی می‌کردند شبانه و بدون این که شناخته شوند این کار را بکنند. ایشان همیشه به طلبه‌ها و جوانانی که بعد از نماز مغرب و عشاء برای شنیدن نصیحتی نزد ایشان می‌رفتند توصیه می‌کردند دروغ نگویند و سعی کنید تارک محرمات و فاعل بر واجبات باشید. ایشان همیشه بیان می‌داشتند اگر انسان هوی و هوس را رها کند آن زمان بنده الهی خواهد شد و زمانی هم که بنده الهی بشود آن‌شاءالله همه چیز خواهد داشت.

آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی

آیت‌الله سیدشهاب‌الدین مرعشی نجفی در سال ۱۳۱۵ ق (۱۲۷۶ ش) در نجف به دنیا آمد و «شهاب‌الدین» نام گرفت. پدرش، آیت‌الله سیدشمس‌الدین محمود مرعشی، از فقها و مدرّسان علوم اسلامی نجف بود. پس از یادگیری خواندن و نوشتن، در نوجوانی به کسوت روحانیت در آمد و به فراگیری علوم اسلامی پرداخت. ادبیات عرب، فقه، اصول، حدیث، درایه، رجال و تراجم ... را از اساتیدی همچون آیت‌الله آقا ضیاء عراقی، آیت‌الله شیخ‌احمد کاشف‌الغطاء و شماری از مراجع تقلید و مدرّسان برجسته حوزه علمیه نجف فرا گرفت.

آیت‌الله مرعشی، چنان علاقه به یادگیری داشت که سر از پا نمی‌شناخت. خودش در این باره می‌گوید: «هیچ‌گاه در سنین جوانی به دنبال تمایلات نفسانی نرفتم. همیشه در پی تحصیل علم بودم و هر کجا نشانی از استادی یا عالمی و یا جلسه درسی - که مفید تشخیص می‌دادم - می‌یافتم، لحظه‌ای در رفتن به نزد آن استاد، عالم و جلسه درس درنگ نمی‌کردم».

ایشان به دستور آیت‌الله العظمی شیخ‌عبدالکریم حائری یزدی در شهر قم ماندگار شد و علوم ادبیات عرب، منطق، اصول و فقه را برای طلاب جوان تدریس نمود و در طول بیش از هفتاد سال تدریس در حوزه علمیه قم، دانشمندان بسیاری را تربیت نمود. آیت‌الله مرعشی نجفی که عمری را در راه دین مقدس اسلام و مذهب

آیت‌الله نجابت نقل می‌کند:

دفعه اولی که ما آیت‌الله

قاضی را دیدیم، خیلی با ما

گرم گرفتند و ما را تحویل

گرفتند. در اثر این التفات

زیاد، من زبانم باز شد و گفتم:

آقا این وضع اهل معرفت

به خیال است یا به حقیقت؟

ناگهان ایشان چشم‌هایش

درشت شد و گفت: «ای

فرزند من چهل سال است

با حضرت حق هستم و دم از

او می‌زنم این پندار و خیال

است؟»

آیت‌الله شیخ علی سعادت‌پور (پهلوانی تهرانی)

آیت‌الله علی پهلوانی تهرانی (سعادت‌پور)، در سال ۱۳۰۵ هجری شمسی در تهران تولد یافت. خانواده مذهبی و سرشت روحانی وی را در نوجوانی به حلقه درس مرحوم شیخ محمد زاهد وارد کرد و در عنوان جوانی بهره‌های اخلاقی و معنوی وافری برد. سپس از محضر مرحوم آیت‌الله حاج شیخ علی‌اکبر برهان دروس مقدماتی حوزه را فراگرفت و راهی شهر مقدس قم شد و در محضر اساتید بزرگی چون مرحوم آیت‌الله سلطانی و مرحوم آیت‌الله مرعشی نجفی، مکاسب و کفایه را خواند و سپس در درس خارج مرحوم حضرت آیت‌الله العظمی بروجردی و حضرت امام خمینی (ره) حاضر شد و تا مرحله اجتهاد پیش رفت. از آن‌جا که وی به مباحث اخلاقی - عرفانی و طی مراحل سیر و سلوک علاقه فراوانی داشت، مدت ۴۰ سال در محضر علامه طباطبایی حضور یافت. آیت‌الله پهلوانی به‌واسطه انجام دستورات اخلاقی و درک فیوضات روحانی مرحوم علامه، به درجاتی از عرفان و معنویت دست یافت که پس از رحلت علامه طباطبایی، برخی از شاگردان آن استاد فرزانه، با اصرار فراوان، خوشه‌چین اخلاق و عرفان آیت‌الله پهلوانی شدند و ایشان در طول حیات خود، شاگردان بسیاری را تربیت کرد و نفوس مستعده‌ای را به وادی سیر و سلوک رهنمون شد. آیت‌الله پهلوانی در پنجم آذرماه سال ۱۳۸۴ هجری شمسی به دیدار حق شتافت.

جلوه‌هایی از شخصیت اخلاقی و معنوی آیت‌الله شیخ علی سعادت‌پور

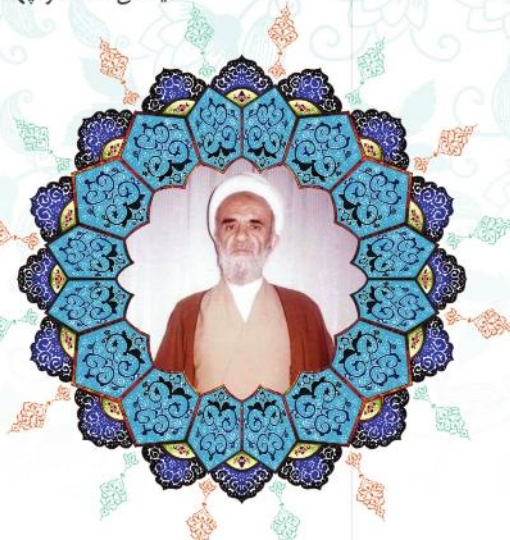
مرحوم استاد پهلوانی در بریدگی از تعلقات و بی‌اعتنایی به دنیا کم‌تظیر بود. اصولاً توصیه ایشان بر این بود که شما نباید سفره دنیا را آن قدر برای خودتان گسترده کنید که موقع جمع کردنش شیرازه کار از دستتان برود و به دشواری بی‌یافتید. می‌فرمودند: بالاخره روزی ما را از این تعلقات و آن‌چه که بدان دل بسته‌ایم جدا می‌کنند و می‌برند و به تعبیر شاعر: «عمری‌ست پرده بستیم بر دیده خدایین / عمر دگر بیاید این پرده‌ها دریدن» ما هر روز پرده‌ای روی پرده‌های غفلت قبلی می‌آوریم و مرتب وابستگی جدیدی به وابستگی‌های قبلی مان اضافه می‌کنیم. مال و مقام و چیزهای دیگر، هر کدام زنجیری است که به روحمان می‌بندیم، آن وقت هنگامی که ملک‌الموت می‌آید و می‌خواهد چیزهایی را که ما ۶۰ یا ۷۰ سال برگردن بسته‌ایم در یک لحظه قطع کند، برایمان دشوار است. اجمالا بهتر است نبنیم تا نخواهیم باز کنیم، یا آن طور وابسته نباشیم که دل‌کنند مشکل باشد. زندگی استاد عملاً این گونه بود. ایشان به هیچ مظهری از مظاهر دنیا دل بسته نبود.

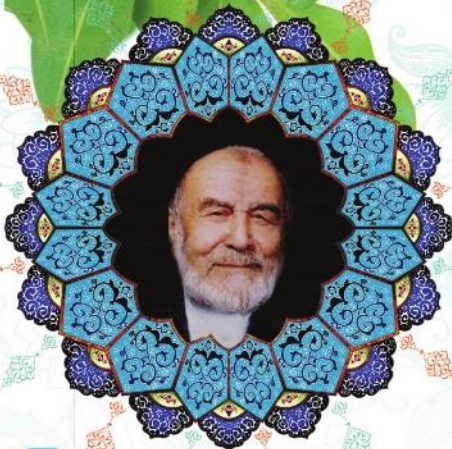
گفتند: «وقتی که پی را کندید و خواستید بتن بریزید، مرا خیر کنید. زمانی که ایشان را خیر کردند، ایشان آمدند و چهار گوشه زمین را تربت سیدالشهدا

علیه‌السلام ریختند. یکی از آقایان از حکمت آن کار سؤال کرد. ایشان فرمودند: «من با این کار، افرادی که به این کتابخانه می‌آیند را بیمه می‌کنم تا از طریق خواندن کتاب‌های این کتابخانه، انحرافی حاصل نکنند.»

فرزند ایشان می‌گوید: یک شب، آیت‌الله مرعشی نجفی به مراسم عقد یکی از آشنایان دعوت می‌شود و مهمانی طول می‌کشد. موقع برگشتن، در تاریکی با یک جوان مست عربده‌کش مواجه می‌شوند. جوان با

تحکم می‌گوید: «شیخ از کجا می‌آیی؟» ایشان هم جریان را توضیح می‌دهند. جوان مست می‌گوید: «برایم روضه بخوان!» آقا بهانه می‌آورند که این‌جا منبر و چراغ و روشنایی نیست که روضه بخوانم. جوان روی زمین افتاده و می‌گوید: «خوب این هم صندلی؛ بنشین روی گرده من.» پدرم می‌گفت: «نشستم روی گرده آن جوان مست تا گفتم یا ابا عبدالله، شروع کرد به گریه کردن؛ به حدی که شانه‌هایش تکان می‌خورد و مرا هم تکان می‌داد. از گریه او متأثر شدم و فکر کردم اگر این طور پیش برود، او غش می‌کند. روضه را خلاصه کردم. اما گفتم: «شیخ چرا کم روضه خواندی؟» گفتم: «سردم شده» وقتی خواستم خداحافظی کنم، جوان گفت: «من باید تا در خانه شما را همراهی کنم تا یکی مثل من مزاحم شما نشود.» ایشان می‌فرمود: دو - سه هفته از این قضیه گذشته بود که در مسجد بالاسر، در محراب نشسته بودم؛ دیدم جوانی آمد و افتاد به دست و پای من و به حضرت معصومه (س) قسم داد که او را ببخشم. بعد که خودش را معرفی کرد، متوجه شدم که همان جوان مست بوده است. از آن شب به بعد، به کلی دگرگون شد و توبه کرد و به نماز جماعت می‌آمد. این جوان تا آخر عمر در صف اول نماز جماعت ایشان شرکت می‌کرد. محاسن بلندی داشت و عرق چین و عبا می‌پوشید و اهل تهجد شده بود. وقتی هم که فوت کرد، تشییع و مراسم ختمش بسیار شلوغ بود.»





میرزا اسماعیل دولابی

محمداسماعیل دولابی در روستای دولاب از توابع تهران زاده شد. در جوانی به شغل کشاورزی اشتغال داشت و در عین حال به صورت آزاد به دانش آموزی در جلسات علمای دینی معاصر مانند آیت‌الله سیدمحمد شریف شیرازی، آیت‌الله شاه‌آبادی، آیت‌الله تقی بافقی، شیخ‌غلامعلی قمی و شیخ‌محمدجواد انصاری پرداخت. آن عارف بزرگ در اشاره اجمالی به سرگذشت سیر عرفانی خویش چنین می‌فرمود: «در ایام جوانی همراه پدرم به نجف اشرف مشرف شده بودم. در آن زمان به شدت تشنه علوم و معارف دینی بوده و با تمام وجود خواستار این بودم که در نجف بمانم و در حوضه تحصیل کنم؛ ولی پدرم که مسن بود و جز من پسر دیگری که بتواند در کارها به او کمک کند نداشت، با ماندنم در نجف موافق نبود.

در حرم امیرالمؤمنین(ع) به حضرت التماس می‌کردم تریبی دهند که در نجف بمانم و درس بخوانم و آن قدر سینه‌ام را به ضریح حضرت فشار می‌دادم و می‌مالیدم که موهای سینه‌ام کنده و تمام سینه‌ام زخم شده بود. خالم به گونه‌های بود که احتمال نمی‌دادم به ایران برگردم. به خود می‌گفتم یا در نجف می‌مانم و مشغول تحصیل می‌شوم و یا اگر مجبور به بازگشت شوم همین جا جان می‌دهم و می‌میرم. با علماء نجف هم که مشکلم را در میان گذاشتم تا مجوزی برای ماندنم در نجف از آن‌ها بگیرم به من گفتند که وظیفه تو این است که رضایت پدرت را تأمین کنی و برای کمک به وی به ایران بازگردی. در نتیجه نه التماس‌هایم به حضرت امیر کاری از پیش برد و نه متوسل شدنم به علماء مرا به خواسته‌ام رساند تا این که با همان حال ملتهب همراه پدرم به کربلا مشرف شدیم. در حرم حضرت اباعبدالله(ع) در بالاسر ضریح حضرت همه چیز حل شد و هرچه را می‌خواستیم به من عنایت کردند، به طوری که هنگام مراجعت حتی جلوتر از پدرم بدون هرگونه ناراحتی به راه افتادم و به ایران بازگشتم. در ایران اولین کسانی که برای دیدن من به عنوان زائر عتبات، به منزل ما آمدند دو نفر آقاسید بودند. آن‌ها را به اتاق راهنمایی کردم و خودم برای آوردن وسائل پذیرائی رفتم. وقتی داشتم به اتاق بر می‌گشتم جلوی در اتاق پرده‌ها کنار رفت و حالت مکاشفهای به من دست داد و در حالی که سفره به دستم بود حدود بیست دقیقه در جای خود ثابت

ماندم. دیدم بالای سر ضریح امام حسین(ع) هستم و به من حالی کردند که آن چه را می‌خواستی از حالا به بعد تحویل بگیر. آن دو آقاسید هم با یکدیگر صحبت می‌کردند و می‌گفتند او در حال خلسه است. از همان جا شروع شد. آن اتفاق شد بالای سر ضریح حضرت و تا سی سال عزاخانه اباعبدالله(ع) بود و اشخاصی که به آن جا می‌آمدند بی‌آن که لازم باشد کسی ذکر مصیبت بکنند می‌گریستند. در اثر عنایات حضرت اباعبدالله(ع) کار به گونه‌ای بود که خیلی از بزرگان مثل مرحوم حاج‌ملا آقاچان، مرحوم آیت‌الله شیخ‌محمدتقی بافقی و مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی، بدون این که من به دنبال آن‌ها بروم و از آن‌ها التماس و درخواست کنم، با علاقه خودشان به آن جا می‌آمدند. بعد از آن مکاشفه به ترتیب به چهار نفر برخوردیم که مرا دست به دست به یکدیگر تحویل دادند. اولین فرد آیت‌الله سیدمحمدشریف شیرازی بود. همراه او بودم تا این که مرحوم شد. وقتی جنازه او را به حضرت عبدالعظیم بردیم آیت‌الله شیخ‌محمدتقی بافقی آمد و بر او نماز خواند. من هم جذب او شدم، به گونه‌ای که حتی همراه جنازه به قم رفتم. خانه شیخ را پیدا کردم و از آن پس با شیخ‌محمدتقی بافقی مرتبط بودم تا این که او هم مرا تحویل آیت‌الله شیخ‌غلامعلی قمی داد. من هم که او را قشنگ‌تر دیدم از آن پس همراه وی بودم. در همین ایام با آیت‌الله شاه‌آبادی هم آشنا و دوست شدم و با وی نیز ارتباط داشتم. تا این که بالاخره به نفر چهارم آیت‌الله شیخ‌محمدجواد انصاری همدانی برخوردیم. او با سایرین متفاوت بود.

به هر تقدیر همه عنایاتی که به من شد از برکات امام حسین(ع) بود. از راه سایر ائمه هم می‌توان به مقصد رسید، ولی راه امام حسین(ع) خیلی سریع انسان را به نتیجه می‌رساند. کشتی امام حسین(ع) در آسمان‌های غیب خیلی سریع راه می‌رود، و هر کس در سیر معنوی خود حرکتش را از آن حضرت آغاز کند، خیلی زود به مقصد می‌رسد.



«کسی مثل امام بزرگوار ما که یک تنه وارد شد و توانست به برکت عزم و اراده‌ی راسخ و ایمان و توکل، همه‌ی ملت را بسیج کند و این حرکت عظیم را راه بیندازد، بیش از هر چیز متکی بود به همان جوش قلبی، معنوی، روحی، توکل، معرفت، عبادت. تا آخر عمر هم این بزرگوار با وجود پیری و ناتوانی و شکستگی، نیمه‌ی شب برمی‌خاست، اشک می‌ریخت. ایشان نیمه‌های شب برمی‌خاست، از خدای متعال استمداد می‌کرد - «رهبان اللیل» - شب با آن حالت، آن وقت روز مثل شیر غزائی می‌آمد توی میدان‌ها، قدرت‌ها را شکست می‌داد، ضعف‌های ملت را برطرف می‌کرد، اراده‌های همه‌ی ما مردم را تقویت می‌کرد و راه می‌انداخت؛ به برکت آن پشتوانه‌ی معنوی.»